

راوی فردوسی

فرامرز آدینه (استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه پیام نور)

چکیده

در پیشینه ادب پارسی از آغاز تا تُرک تاز تاتار، آیینی بود که شاعران در انجمن‌های درباری شعر خود را به خواننده خوش آوازی می‌سپردند که آن را به همراهی موسیقی بخواند و از این رهگذر، اثر سخن شاعر افزون‌تر می‌شد. نظامی عروضی در باب دبیری مجمع‌النوادر (چهارمقاله) داستانی درباره فردوسی دارد که در آن از چند مرد توسی نام می‌برد و یکی از آنان را پیشکار و دیگری را نساخ و سومی را راوی فردوسی می‌خواند. در این مقاله برآنیم تا به کمک منابع تاریخی و ادبی در دسترس، این سه تن را بشناسیم، سپس با شناختی که از آیین روایت شعر داریم، راستی یا نادرستی این سخن عروضی را بررسی کنیم. همچنین با بررسی نسخه‌شناختی می‌کوشیم تا ضبط درست بیتی از فردوسی را که عروضی پشتوانه سخن خویش کرده است به دست دهیم.

کلیدواژه‌ها: راوی، شاهنامه فردوسی، چهارمقاله، روایت شعر، ابودلف.

سرسخن

نظامی عروضی در حکایت نهم از مقالات شاعری چهارمقاله (۵۵۰هـ) در میانه داستان زندگی فردوسی می‌نویسد که: «چون فردوسی شاهنامه تمام کرد نساخ او علی دیلم بود و

راوی ابودلف و وشکرده (کارپرداز) حیی قتیبه که عامل طوس بود و به جای فردوسی ایادی داشت، نام این هر سه بگوید:

از این نامه از نامداران شهر	علی دیلم و بودلف راست بهر
نیامد جز احستشان بهرهام	بکفت اندر احستشان زهره‌ام
حیی قتیبه است از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان»

(نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۱۷۳)

در این مقاله در پی بررسی سخن عروضی دربارهٔ راوی داشتن فردوسی هستیم. برای این کار نخست باید برداشت کهن و فراموش شدهٔ «راوی» را به دست دهیم و سپس درستی بیت‌ها را بررسی کنیم و آنگاه به سنجش درستی یا نادرستی سخن عروضی پردازیم. همگان نیک آگاه‌اند که چهارمقاله با همهٔ ارزش‌های ادبی، انبوهی از نادرستی‌های تاریخی گمراه‌کننده را نیز در بر گرفته که علامه قزوینی سیاهه‌ای بالابلند از آن را در آویزهٔ (تعلیقات) تصحیح خویش آورده است.

راوی کیست؟

«روایت» در زبان فارسی به چند معنی به کار رفته است. شناخته‌ترین آنها امروزه و در بافت آیینی، شنیدن سخن از پیامبر یا امام و بازگفت آن برای دیگران است که در گسترهٔ زمان دانش‌هایی چون «رجال» و «انساب» و «درایه» را در پیرامون خود پدید آورده است. روایت به این معنی در ادب تازی نیز بیش‌وکم دیده می‌شود. معنای دیگر که امروزین است در پهنهٔ داستان و رمان کاربرد دارد. ولی در این مقاله، مراد ما از راوی برداشتی کهن است که در روزگار سبک خراسانی برای همگان شناخته بود اما پس از ترک‌تاز تاتار یکسره از میان رفت، چندان‌که حتی برخی از شاعران آغازین سبک عراقی هم دیگر آن را نمی‌شناخته‌اند تا چه رسد به پسینیان ایشان. البته مراد نظامی عروضی نیز از «راوی» همین معنای اخیر است که در زیر به شرح آن می‌پردازیم.

در سبک خراسانی هنوز پایندی‌های دینی میان شعر و موسیقی جدایی نینداخته بود و این دو سخت در یکدیگر تنیده بودند. انگیزهٔ بنیادین کاربست گستردهٔ موسیقی، در گزاردن

شعر، خوانده شدن آن به صورت زنده در پیشگاه ستودگان، به ویژه شاهان، بود که می‌بایست در اوج هنرمندی انجام پذیرد. این آیین در روزگار پس از مغول به سبب از میان رفتن دربارهای ایرانی فراموش شد. بنیاد برآمدن واژه «راوی»، پیشینه آن، کارکردها، سنجش با آیین «روایتگری تازی» و دگردیسی آن را در جایی دیگر به تفصیل نوشته‌ایم (نک. رادمرد و آدینه، ۱۳۸۷). بنابراین، در اینجا تنها چند نکته کلیدی را یاد می‌کنیم. چنان‌که در آن مقاله نشان داده شده، فقط شاعران درباری «راوی» ای داشته‌اند که شعرشان را، در نبودشان و حتی پیش رویشان، با آواز و نوا می‌خوانده و پاداش می‌گرفته است. بر پایه پیمانی نانوشته، بخشی از آن پاداش را راوی برمی‌داشت و بخشی هم از آن شاعر بوده است. هدف از سپردن شعر به راوی نیز افزایش اثر سخن بود. شاعرانی چون رودکی، که دکتر خالقی مطلق (۲۵:۱۳۷۲) او را «واپسین نماینده آیین گوسانی پارسی» می‌داند، یا فرخی، که آوازی خوش داشتند و موسیقی را هم نیک می‌شناختند، نیز راوی داشته‌اند تا چه رسد به بی‌بهرگان از این هنرها.

بررسی درستی ضبط بیت در چهارمقاله و شاهنامه

نخست باید دید آیا ضبط بیت بدین گونه که در چاپ قزوینی آمده همان گفته نظامی عروضی است؟ سپس باید آن را با شاهنامه سنجید تا بتوان سرانجام درباره درون‌مایه آن سخن گفت. دریغا که از چهارمقاله، که از کهن‌ترین سرگذشت‌نامه‌های ادب پارسی (و درباره فردوسی، کهن‌ترین آنها) است و آگاهی‌های سودمند و گاه یگانه‌ای از زندگی شاعران و دانستنی‌های ارجمندی درباره دیدگاه گذشتگان درباره نقد ادبی به دست می‌دهد، دست‌نوشته‌های اندکی بر جای مانده است. تصحیح قزوینی، که بهترین چاپ در دسترس از این اثر ارزنده است، تنها بر سه نسخه بنیاد گرفته است که تاریخ کتابت کهن‌ترین آنها از (۸۵۳ ه.ق) عقب‌تر نمی‌رود و آن دو نسخه دیگر هم در سده‌های یازده و سیزده رونویسی شده‌اند (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۸۲). چنان‌که آشکار است همان نخستین دست‌نویس هم، سیصد سالی با روزگار نظامی عروضی فاصله دارد. کهن‌ترین نسخه استاد نفیسی هم،

اگرچه تاریخ (۸۷۲ هـ ق) دارد، به گواهی شیوه نگارش (رسم الخط) و کاغذ، در سده یازدهم - شاید از روی همان نسخه کهن - رونویسی شده است (نظامی عروضی، ۱۳۸۸: ۸۳). از این رو، نمی توان مطمئن بود که ضبط این بیت دقیقاً مطابق روایت نویسنده چهارمقاله باشد، ولی نام های «علی دیلم» و «بودلف» و «حیی قتیبه» در هر سه دست نوشته به همین صورت است، جز آنکه تنها در یک نسخه، به جای «حیی»، «حسین» آمده است. پس عجالتاً باید پذیرفت، به باور نظامی عروضی، فردوسی، جز آنکه از پشتیبانی یکی از بزرگان توس به نام «حیی قتیبه» برخوردار بوده، راوی و کارپرداز یا «شکرده» ای هم داشته است. اینک باید دید در خود شاهنامه این بیت چگونه آمده است. ضبط این چند بیت در نسخه ها و چاپ های مختلف شاهنامه بسیار آشفته است؛ گذشته از نام «حیی قتیبه»، که به صورت «حسین قتیب» و حتی «حبيب» هم آمده، دو نام دیگر نیز با ضبط های گوناگون «علی دیلم و بودلف»، «علی دیلم بودلف»، «علی دیلمی بودلف»، و «علی دیلم» دیده می شود. جز این، یکی دو بیت هم هست که فقط در برخی نسخه ها آمده است. ضبط بیت در چاپ مسکو چنین است:

از این نامه از نامداران شهر علی دیلمی بود کو راست بهر
که همواره کارم به خوبی روان همی داشت آن مرد روشن روان

پس «بودلف» در چاپ مسکو نیست و، اگر بیت پسین - که در بسیاری دیگر از دست نویس ها و چاپ ها نیست - گفته فردوسی باشد، دیگر جای هیچ گمانی نمی ماند که در بیت نخست، سخن از یک کس است، نه بیشتر. سعید حمیدیان نیز این دو بیت را در پی هم و به همین گونه آورده است، البته جز این نیز نباید باشد، چون مبنای چاپ او نیز چاپ مسکو است. جیحونی (فردوسی، ۱۳۷۹: ج ۵: ۳۵۱) و خالقی مطلق هم بیت را مطابق ضبط چهارمقاله به دست داده اند، که «علی دیلم» و «بودلف» در کنار هم آمده است (همان، ۱۳۸۶: ج ۸: ۴۸۶). البته خالقی، در نسخه بدل ها، ضبط چاپ مسکو را هم به دست داده ولی باز ضبطی را که هر دو نام را دارد در متن آورده و چهارمقاله را مبنا قرار داده است. صفا، در حماسه سرایی در ایران، بیت را مطابق چهارمقاله آورده ولی، از روی برخی

دست‌نویس‌های دیگر، ضبط چاپ مسکو را هم یادآوری کرده و «بودلف» را افزوده کاتبان بعدی دانسته است (صفا، ۱۳۸۴: ۲۶۲). در لغت‌نامه، از روی شاهنامه‌ای که نمی‌شناسیم (شاید چاپ ژول مول)، این دو نام به گونه‌ای دیگر آمده است: «علی دیلم بودلف راست بهر». بدین ترتیب، دهخدا آن دو تن را یکی دانسته و نوشته است: «بودلف ظاهراً نام پدر علی دیلم است»^۱.

بودلف که بوده است؟

با پیگیری سرنخ «بودلف» در بسیاری از پژوهش‌های شاهنامه‌شناختی، به چهارمقاله می‌رسیم که تازه آغاز سردرگمی است. اغلب این پژوهش‌ها از شناساندن او به روایتگری فردوسی، به گواهی عروضی در چهارمقاله، فراتر نمی‌روند. با این‌همه، در روزگار نزدیک به فردوسی، یک «بودلف» هم می‌شناسیم که فرمانروای اران، شهری در شمال غربی ایران، بوده و اسدی طوسی، همشهری فردوسی، گرشاسب‌نامه خویش را به او پیشکش کرده و به نام وی درآورده است:

شاه ارمن و پشت ایرانیان	مه تازیان، پشت شیبانیان
ملک بودلف، شهریار زمین	جهان‌دار ارانی پاک‌دین
بزرگی که با آسمان هم‌بر است	ز تخم براهیم پیغمبر است
	(اسدی طوسی، ۱۳۵۴: ۴۵۸)

اگر از آن نسخه‌های شاهنامه که «بودلف» را ندارند چشم‌پوشیم و در سخن عروضی بیچیم، باید ببینیم این ستوده اسدی می‌تواند همان راوی فردوسی باشد یا نه. قاضی نورالله، با پذیرش روایتگری «بودلف» برای فردوسی، بر آن است که البته آن «بودلف» که در شعر فردوسی آمده همان ستوده اسدی است: «ظاهر آن است که مراد فردوسی از ابودلف همان ابودلف باشد که امیری نامدار سخن‌پذیر بود نه ابودلفی که شاهنامه را به نغمه‌های بم و زیر می‌خواند» (شوشتری، ۱۳۶۵: ج ۲: ۶۰۴). براین اساس، نویسنده مجالس‌المؤمنین به بودن دو

۱. مصراع دوم این بیت در چاپ ژول مول چنین است: «علی دیلمی بودلف راست بهر» (فردوسی، ۱۳۸۹: ۱۵۹۶).

«بودلف» معتقد بوده است. بر سخن قاضی، دو خرده بزرگ گرفتگی است: نخست آنکه اگر سال (۳۲۹ هـ. ق) را سال تولد فردوسی و سال (۴۶۵ هـ. ق) را سال درگذشت اسدی بدانیم و برای هر کدام از دو شاعر زندگانی شصت- هفتادساله‌ای بپنداریم، نهایتاً ممکن است چند سالی از اواخر عمر فردوسی با خردسالی اسدی طوسی هم‌زمان بوده باشد، پس نمی‌توان پذیرفت که این هر دو شاعر یک فرمان‌روا را ستوده باشند، اگرچه دولت‌شاه- چنان‌که از او هیچ شگفت نیست- اسدی را قدیم‌تر از فردوسی و استاد او پنداشته است (دولت‌شاه، ۱۳۸۲: ۳۵). دیگر آنکه آشنایی اسدی با این فرمان‌روا به روزگاری برمی‌گردد که شاعر، در گریز از آشوب‌های سال‌های دست‌به‌دست شدن خراسان میان غزنویان و سلجوقیان، و شاید هم برای یافتن پشتیبان یا خریداری برای سخن خویش، از خراسان به آذربایجان مهاجرت کرده است، سرزمینی که هنوز خاندان‌های کوچک هنرپرور بر آن حاکم بوده‌اند. از آنجاکه گواهی بر رفتن فردوسی به آذربایجان نداریم، نمی‌توان دو «بودلف» را یکی دانست.

از میان معاصران نیز، احمد علی دوست، بر اساس پژوهشی از جهانگیر سرتیپ‌پور، «علی دیلمی بودلف» را یک تن پنداشته، از خاندان دیلمیان فرمان‌روا بر ری و همسر سیده خاتون و پدر مجدالدوله دیلمی (افشار، ۱۳۶۸: ج ۵: ۲۸۹۲). این ادعا بر بنیادی محکم استوار نیست.

برآیند سخن فردوسی

برخی بر آن بوده‌اند که حتی با فرض درستی ضبط بیت در چهارمقاله، و بودن هر دو نام «علی دیلم» و «بودلف» در شاهنامه، باز نمی‌توان سخن نظامی عروضی را پذیرفت که اینان راوی و پیشکار فردوسی بوده‌اند. قاضی نورالله شوشتری (۱۳۶۵: ج ۲: ۶۰۴) آورده است:

«... آن قطعه‌ای که نظامی به استشهاد آورده دلالت بر آن دارد که علی دیلم و ابودلف نامدار باشند نه آنکه یکی کاتبی خوش‌نویس و دیگری معنی خوش‌آواز [...] چون فردوسی مکتوب تسلیم ایاز کرد و از غزنی بیرون آمد، هیچ زاد و راحله سفر نداشت، ردا بر دوش افکند و عصا بر دست گرفته، پیاده روی به راه نهاد و بسیاری از بزرگان معتقدان و دوستان او مانند علی

دیلم و ابودلف و حی قتیب که از اکابر امرای آن زمان و معتقد و مربی فردوسی بودند، خواستند که از عقب وی روند و حق سابقه معرفت به جای آرند».

تقی‌زاده نیز از سخن فردوسی چنین نتیجه گرفته است که «علی دیلم» از بزرگان توس و از پشتیبانان شاعر بوده است و به‌هیچ‌روی، از بافت سخن، گواهی بر پیشکاری برای فردوسی و حتی همکاری با او بر نمی‌آید (به نقل از رستگار فسایی، ۱۳۷۹: ج ۲: ۶۷۸). گویا تقی‌زاده از شاهنامه‌ای بهره برده که در آن نام «بودلف» نیامده است. راست همین است که دیدیم، چرا که فردوسی از آنان به «نامداران» شهر یاد کرده است و چنان‌که خواهیم دید هیچ‌کس به راوی و پیشکار چنین القابی نمی‌دهد. فردوسی، پس از یادکرد «سی و پنج سالگی خویش و فزونی اندیشه درد و رنج»، می‌گوید:

بزرگان و بادانش آزادگان	نشستند یکسر همه رایگان
نشسته نظاره من از دورشان	تو گفתי بدم پیش، مزدورشان
جز احسنت از ایشان نبد به‌رهام	بکفت اندر احسنتشان زهرام
سر بدره‌های کهن بسته شد	وزان بند، روشن دلم خسته شد
از این نامور نامداران شهر	علی دیلم و بودلف راست بهر
حیی قتیبه‌ست از آزادگان	که از من نخواهد سخن رایگان
ازویم خور و پوشش و سیم و زر	وزو یافتم جنبش و پای و پر

(فردوسی، ۱۳۸۶: ج ۸: ۴۸۶)

ضبط و ترتیب بیت‌ها در چاپ جیحونی هم همین است. اگر همین ضبط را بپذیریم، باید گفت فردوسی از این گله‌مند است که بزرگان زمانه میوه زندگی او را رایگان می‌برند و بند از سر بدره‌های زر بر نمی‌گیرند. در این میان، تنها «حیی قتیبه» است که او را می‌نوازد. درباره آن دو تن نخستین هم، سخن از بهره‌مندی آنان از شاهنامه است، نه یاری رساندنشان به فردوسی. به نوشته ریاحی (۱۳۷۹: ۱۷۸)، فردوسی «حیی قتیب عامل خراج طوس و علی دیلم و بودلف را از سایر نامداران طوس جدا می‌کند که در پرداخت این نامه سهمی داشته‌اند و برخلاف دیگران سخن رایگان از او نمی‌خواستند. (تقی‌زاده حدس می‌زند که درست می‌نماید و آن اینکه ذکر حیی قتیب و سایر دوستان طوسی شاعر مربوط

به خاتمهٔ تدوین اول شاهنامه بوده است و کاتبان بعدی آن را وارد تحریر دوم شاهنامه کرده‌اند».

چنان‌که گفتیم خالق مطلق، به پشتوانهٔ چهارمقاله، «بودلف» را همراه «علی دیلم» آورده ولی در ترتیب بیت‌ها دست برده است. در چهارمقاله و برخی چاپ‌های شاهنامه‌ها، بیت «نیامد جز احستشان بهره‌ام / بکفت اندر احستشان زهره‌ام» بین دو بیتی آمده است که در بردارندهٔ نام «حیی قتیبه» و آن دو تن دیگر است. اگر چنین باشد، این دو تن نیز در شمار همان بزرگان «احست» گو خواهند نشست که بدره‌های زرشان را برای شاعر نمی‌گشایند. همایون فرخ (۱۳۷۷: ج ۲: ۱۷۲۱)، ظاهراً از روی شاهنامه‌ای که گویای این برداشت دوم بوده است، بر سخن ریاحی خرده گرفته است:

«این اظهار نظر دکتر [محمد] امین ریاحی موجب کمال تعجب و شگفتی است زیرا فردوسی با صراحت از علی دیلم و ابودلف به زشتی یاد می‌کند که نتیجهٔ کار او را رایگان می‌برده‌اند و از این ممر آنها به سود کلان رسیده بوده‌اند و تنها کسی را که از او به نیکی یاد کرده است حیی بن قتیب است».

در چاپ حمیدیان، که گفتیم نامی از «بودلف» نیست، بیت پسین چنین آمده است:

که همواره کارش به خوبی روان
به نزد بزرگان روشن روان

(فردوسی، ۱۳۷۴: ۳۸۱)

از این ضبط، برمی‌آید که «علی دیلم»، بزرگ طوسی، نه تنها کمکی به شاعر نکرده و به گفتن احست‌های زهره در بسنده کرده که حتی کارش با بهره‌مندی از شاهنامه، به خوبی هرچه بیشتر، روان است.

چنان‌که می‌بینیم، نمی‌توان از روی نوشته‌های بسیار آشفتهٔ شاهنامه‌های موجود به آگاهی روشنی از «بودلف» دست یافت. همین قدر معلوم است که اگر فردوسی از چنین کسی یاد کرده باشد، او یکی از بزرگان طوس بوده است که شاعر یا از او سپاسگزاری کرده یا وی را در شمار بزرگان قدرناشناس هنر خویش نشانیده و از او نالیده است، ولی او به هیچ‌روی در جایگاه کارگزار فردوسی نبوده است.

فردوسی و راوی

چهارمقاله نخستین سرگذشت‌نامه‌ای است که در آن از راوی فردوسی سخن رفته است. سرگذشت‌نامه‌نویسان بعدی چیزی در این باره ننوشته‌اند، که عجیب هم نیست، زیرا از راوی‌های شاعران دیگر نیز نامی نیامده است. دبیرسیاقی، در *زندگی‌نامه فردوسی* و سرگذشت *شاهنامه*، نوشته‌های ۷۹ شاعر و نویسنده، از فرخی سیستانی تا دیوان بیگی، سراینده *حدیقه‌الشعرا*، درباره فردوسی و *شاهنامه* را گرد آورده است. از این میان، جز دو تن، سخنی از راوی فردوسی نگفته‌اند: فصیحی در *مجمعل* و قاضی نورالله در *مجالس المؤمنین*. قاضی، به تصریح خودش، از *چهارمقاله* نقل کرده و منبع فصیحی نیز بعید است چیزی جز *چهارمقاله* بوده باشد. با این همه ابهام که در درستی ضبط *شاهنامه* هست، و نیز برنیامدن منظور نظامی از همان ضبطی که خود آورده است، چاره‌ای نیست که از نشانه‌های برون‌متنی چشم‌پوشیم و با پشت‌گرمی به آنچه از آیین روایتگری پارسی می‌دانیم به بررسی این نکته پردازیم که آیا فردوسی می‌توانسته است راوی داشته باشد و آیا چنین کسی او را به کار می‌آمده است؟

«روایت» شعر در زبان فارسی، تا آنجا که من می‌دانم، همیشه با مدیحه‌سرایی و ادب درباری پیوسته بوده است.^۲ گواه راستین این سخن از میان رفتن روایت شعر—در معنای مورد بحث در این نوشته— پس از تُرک‌تاز تاتار و از میان رفتن دودمان‌های ایرانی خریدار ادب است. بنابراین، تنها، شعری که برای خواننده شدن در انجمنی از شاعران و درباریان و در پیش روی پادشاه یا وزیر یا سالاری سروده می‌شد نیاز به همراهی موسیقی و آواز خوش داشت و این نیز جز قصیده نبود. همچنین نام و نشانی از راوی هیچ‌کدام از شاعران ستایش‌گریز (همچون ناصر خسرو، عطار، مولانا) در دست نداریم. بنابراین، مثنوی بلند فردوسی هیچ نیازی به راوی نداشته است، مگر آنکه شاهنامه‌خوانان و نقالان دوره‌گرد یا

۲. به هر روی اگر این سخن را هم بپذیریم باز این شاهنامه‌خوانی هم پیوندی با کار راوی ندارد و گواهی بر راوی داشتن فردوسی نیست چرا که او برای محمود کار می‌کرده و نه فردوسی. برخلاف شعر تازی که روایانش هر شعری را با هر درون‌مایه‌ای و از هر کسی روایت می‌کرده‌اند و غالباً هیچ پیوندی هم با شاعر نداشته‌اند.

قهوه‌خانه‌نشین را خواننده سخن حکیم بدانیم، که این سنت نیز قرن‌ها پس از فردوسی پدید آمده و کارکرد آنان یکسره متفاوت با «راوی» بوده است.

البته در دربار محمود غزنوی، «کارآسی» شاهنامه‌خوان را سراغ داریم که هر شب پیش از خواب برای سلطان شاهنامه می‌خوانده است. اگر این ادعا را هم بپذیریم باز این شاهنامه‌خوانی پیوندی با کار راوی ندارد و گواهی بر راوی داشتن فردوسی نیست چرا که او برای محمود کار می‌کرده و نه فردوسی، هرچند برخی برآنند که با پذیرش پیشکشی شاهنامه به محمود و نپسندیدن وی آن را و ناامید بازگرداندن فردوسی، شاید این شاهنامه کتابی از آن پیشینیان باشد مانند شاهنامه مسعودی یا شاهنامه ابومنصوری (نک. اقبال آشتیانی، ۱۳۲۵: ۲۱). ولی همایون فرخ (ج ۲: ۱۴۵۵) که باور استواری به اتمام سرایش شاهنامه در روزگار پیش از محمود دارد و همه آنچه را درباره پیوند فردوسی با او گفته‌اند، ساختگی می‌داند بر آن است که این شاهنامه همان است که سروده فردوسی است.

سخن پایانی

با شناختی که از کارکرد راویان داریم، فردوسی نیازی به راوی نداشته است. گونه ادبی شعر او نیز پیوندی با روایت ندارد. ظاهراً نویسنده چهارمقاله، از آنجا که شاعران هم‌روزگارش غالباً مدیحه‌سرا بوده و همگی راویانی داشته‌اند، نمی‌توانسته است شاعری با پایه فردوسی را بدون راوی تصور کند، چرا که داشتن راوی، و اندازه بهره‌مندی او از هنر ساز و آواز، یکی از ابزارهای نمایش شکوه شاعران درباری بوده است. از این رو، او با در دست داشتن نامی چند از هم‌روزگاران فردوسی که پیوندی با او داشته‌اند، یکی را «راوی» و دیگری را «وشکرده» و کسی را «نساخ» او پنداشته است. شاید هم بتوان سخن او را به پای بی‌دقتی‌هایی نوشت که اثر آنها در سرتاسر کتابش نمایان است.

منابع

اسدی طوسی (۱۳۵۴)، گرشاسب‌نامه، به تصحیح حبیب یغمایی، چ ۲، تهران: طهوری.

افشار، ایرج (۱۳۶۸)، *نامواره افشار*، با همکاری کریم اصفهانیان، ج ۵، تهران: بنیاد موقوفات محمود افشار یزدی.

اقبال آشتیانی، عباس (۱۳۲۵)، «کارآسی شاهنامه خوان»، یادگار، سال دوم، ش ۱۰، ص ۲۰-۲۲.

خالقی مطلق، جلال (۱۳۷۲)، *گلرنج های کهن*، به کوشش علی دهباشی، تهران: نشر مرکز.

خوافی، فصیح احمدبن جلال‌الدین محمد (بی تا)، *مجمعل فصیحی*، به تصحیح محمود فرخ، مشهد: کتاب‌فروشی باستان.

دبیرسیاقی، سید محمد (۱۳۸۳)، *زندگی نامه فردوسی و سرگذشت شاهنامه*، تهران: قطره.

دولت‌شاه سمرقندی (۱۳۸۲)، *تذکره الشعرا*، به تصحیح ادوارد براون، تهران: اساطیر.

دهخدا (۱۳۷۳)، *لغت‌نامه*، تهران: دانشگاه تهران.

رادمرد، عبدالله و فرامرز آدینه (۱۳۸۷)، «راویان شعر پارسی»، *ادب پژوهی*، سال دوم، ش ۶، ص ۳۱-۵۴.

رستگار فسایی، منصور (۱۳۷۹)، *فرهنگ نام‌های شاهنامه*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

ریاحی، محمدمبین (۱۳۷۹)، «تأملی دیگر در سال‌شماری زندگی فردوسی و سیر تدوین و تکمیل شاهنامه»،

چهل گفتار در ادب و تاریخ و فرهنگ ایران، تهران: سخن، ص ۱۶۸-۱۹۷.

شوشتری، قاضی نورالله (۱۳۶۵)، *مجالس المؤمنین*، تهران: کتاب‌فروشی اسلامیة.

صفا، ذبیح‌الله (۱۳۸۴)، *حماسه سرایی در ایران*، ج ۷، تهران: امیرکبیر.

فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۸۹)، *شاهنامه*، به تصحیح ژول مول، به کوشش عبدالله اکبریان، ج ۶، تهران: الهام.

_____ (۱۳۸۶)، *شاهنامه*، به تصحیح خالقی مطلق، تهران: دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.

_____ (۱۳۷۹)، *شاهنامه*، به تصحیح مصطفی جیحونی، اصفهان: گروه انتشارات شاهنامه پژوهی.

_____ (۱۳۷۴)، *شاهنامه*، به کوشش سعید حمیدیان، تهران: چاپ مسکو.

نظامی عروضی سمرقندی (۱۳۸۸)، *مجمع‌النوادر (چهارمقاله)*، به تصحیح محمد قزوینی، به کوشش محمد

معین، تهران: زوار.

همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۷۷)، *شاهنامه و فردوسی: پژوهشی نو پیرامون حکیم ابوالقاسم فردوسی و*

سلطان محمود غزنوی، تهران: اساطیر.